



Management & Development Process

چکیده

در سال‌های اخیر، برخی اندیشمندان بیان کرده‌اند که دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه، مناسب نیست، زیرا رشد اقتصادی را کاهش می‌دهد. همچنین دیکتاتوری‌ها که از فشار رأی‌دهندگان در امان هستند، بهتر می‌توانند در جهت منافع ملتشان، برنامه‌ریزی کنند. در مقاله حاضر، در رد ادعای فوق، دو دلیل بیان می‌شود: نخست آنکه، تعریف توسعه در سال‌های اخیر متحول شده و در حال حاضر، دموکراسی خود به یکی از شاخص‌های توسعه بدل شده است. علاوه بر این، با بررسی ارتباط رشد اقتصادی و دموکراسی در خلال سال‌های ۱۹۷۰ الی ۲۰۰۹، با استفاده از داده‌های بیش از صد کشور و مدل داده‌های پانل نشان داده شده است که رابطه‌ای مثبت و معنادار میان رشد اقتصادی و دموکراسی وجود دارد. از این رو، می‌توان دموکراسی را به مثابه هدف و وسیله توسعه در نظر گرفت.

کلیدواژه‌ها: داده‌های پانل، توسعه، دموکراسی، کشورهای در حال توسعه، رشد اقتصادی

آیا دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه خوب است؟

جعفر عبادی
محمود متوسلی
علی نیکونسبتی
نازنین خضرا

دریافت: ۱۳۹۰/۰۹/۲۹

پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۱۷

مقاله برای اصلاح به مدت ۴ روز نزد پدیدآوران بوده است
بخشی از هزینه‌های پژوهش حاضر توسط معاونت پژوهشی دانشگاه
تهران از طریق اعتبار ویژه (گرننت) تأمین شده است.

آیا دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه خوب است؟

جعفر عبادی^۱
محمود متوسلی^۲
علی نیکونسبتی^۳
نازنین خضرا^۴

مقدمه

دنی رودریک، استاد دانشگاه هاروارد در صد و هفدهمین نشست سالانه انجمن اقتصادی آمریکا، در آغاز سخنرانی خود بیان کرد که به تازگی برخی از مفسران اثرگذار، این بحث را مطرح کرده‌اند که دموکراتیک شدن کشورهای در حال توسعه، آثار زیان‌باری را مانند بی‌ثباتی، رشد اقتصادی کم و نتایج ضعیف اقتصادی ایجاد می‌کند. وی سپس برای رد استدلال‌های مذکور تلاش کرد (Rodrik & Wacziarg, 2005: 50). علاوه بر رودریک که چند سال بعد، مباحثش را در کتابی منتشر کرد (Rodrik, 2007)، تاکنون اقتصاددانان فراوانی، مباحث فوق را بیان کرده‌اند که در ادامه بیان خواهد شد.

بحث تأثیر دموکراسی بر توسعه، همواره یکی از مباحث چالش‌برانگیز در میان اقتصاددانان بوده و پس از جنگ جهانی دوم، توجه به این موضوع بسیار افزایش یافته است. اقتصاددانان سرشناسی در کنار سایرین، بحث تأثیر دموکراسی را بر توسعه و عملکرد اقتصادی مطرح کرده‌اند (Olson, 1993, Friedman, 1962, Sen, 2000, North & et al, 2009, Barro, 1991, Acemoglu, 2008, Bardhan, 2010) در یک تقسیم‌بندی کلی، اندیشمندان مذکور به سه دسته، یعنی موافقان و مخالفان اثر مثبت دموکراسی بر توسعه و

۱. دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

Jebadi@ut.ac.ir

۲. استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران
motavaselim@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد اقتصاد
alinikoo77@gmail.com

۴. دانشجوی کارشناس ارشد اقتصاد
nazanin.khazra@yahoo.com

رشد اقتصادی و در نهایت، کسانی تقسیم می‌شوند که معتقد هستند دموکراسی اثر خاصی بر رشد و توسعه ندارد. همان طور که سیروی و اینکلس^۱ (۱۹۹۰) بیان کرده‌اند، برخی افراد (Rao & Chiot, 1977, Andreski, 1968, De Schweinitz, 1964) استدلال می‌کنند که دموکراسی برای رشد اقتصادی مضر است و رشد سریع اقتصادی، نیازمند وجود دیکتاتوری است (Sirowy & Inkeles, 1990: 29-128). در سال‌های اخیر نیز برخی از اندیشمندان (Keefer, 2005) و (زکریا، ۱۳۸۵) بیان کرده‌اند که دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، آثاری منفی بر رشد و توسعه دارد. به اعتقاد باردهان، رشد سریع چین در سایه دیکتاتوری مانند رشد سریع کشورهای کره جنوبی، تایوان و سنگاپور در سایه دیکتاتوری است که در گذشته اتفاق افتاده است و موجب مطرح شدن این بحث شده است که شاید دیکتاتوری در مراحل اولیه توسعه، بیشتر کمک کند (Bardhan, 2010: 4). اما همان طور که آمارتیا سن بیان کرده است، نماد این بحث، آموزه لی^۲ (نخست وزیر سابق سنگاپور) است. وی ادعا کرده است که کشورهای دیکتاتوری از رشد اقتصادی سریعی برخوردار است (Sen, 2000: 30) و نکته جالب این است که برخی از توده‌های مردم، هنگام بحران اقتصادی، به دیکتاتورهای پناه می‌آورند که نمونه بارز آن، آلمان نازی است. اما دموکراسی هم طرفداران سرسختی دارد. گروهی از اندیشمندان، مانند آمارتیا سن تأکید کرده‌اند که آزادی و دموکراسی، جزئی از توسعه است (Sen, 2000). داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۹۳ و همکارانش نشان داده‌اند که رشد پایدار اقتصادی، فقط در دموکراسی‌ها پدید می‌آید (North, Wallis, Weingast, 2009: 57). اندیشمندانی مانند رودریک (۲۰۰۰) نیز این مسأله را بیان کرده‌اند. در نهایت، افرادی مانند برو^۳ (۱۹۹۶) و پرزورسکی^۴ و همکاران (۱۹۹۳) معتقد هستند که تأثیر دموکراسی بر رشد، به میزان بسیار کمی منفی و در واقع، عملاً بی‌تأثیر است. برای مثال، پرزورسکی و همکاران (۱۳۸۴) درباره این موضوع نوشته‌اند که در نرخ‌های رشد مشاهده شده، تفاوت اندکی به نفع دیکتاتوری وجود دارد. به محض اینکه، شرایط موجود در دیکتاتوری‌ها و دموکراسی در نظر گرفته شود، حتی آن تفاوت نیز از بین می‌رود (پرزورسکی و همکاران، ۱۹۹۳).

همان طور که مشاهده می‌شود، درباره اثر دموکراسی بر توسعه و رشد اقتصادی، آراء متضادی وجود دارد. از این رو، در مقاله حاضر، برای پاسخ به این پرسش تلاش شده است: آیا دموکراسی اثر مثبتی بر رشد و توسعه کشورها دارد؟

1. Sirowy and Inkeles

2. Lee

3. Barro

4. Przeworski

البته در پژوهش حاضر، کشورهای در حال توسعه، مورد تأکید قرار گرفته است، زیرا برخی از پژوهشگران معتقد هستند که دموکراسی ممکن است اثر مثبتی بر رشد داشته باشد، اما این اثر به مراحل نهایی توسعه و در اصل، کشورهای توسعه‌یافته مربوط است. برای پاسخ به پرسش مذکور، دو موضوع مورد بررسی قرار گرفته است. نخست، تعریف و مفهوم توسعه و سپس بررسی اثر دموکراسی بر رشد اقتصادی کشورها که این بررسی با استفاده از روش داده‌های پانل^۱ انجام شده است.

تکامل در مفهوم توسعه

اولین آثار درباره توسعه اقتصادی، به سر ویلیام پتی^۲ در سال ۱۶۷۶ مربوط است، اما از آن زمان تا پس از جنگ جهانی دوم، عموماً بحث درباره توسعه به بحث درباره دستیابی به رشد اقتصادی و کاهش بیکاری ختم می‌شد (Sen, 1988: 10-12). البته از همان زمان نیز اندیشمندان مختلف از مارکس تا نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان و نهادگرایان قدیم، به انتقاد از این تعریف توسعه پرداخته بودند. برای مثال، وبلن از نگاه حسابداری پولی، رویکردی انتقادی به همه ابعاد توسعه دارد که حتی به مسائل هنری و علمی نیز تسری یافته و در نهایت، بیان کرده است: این در حالی است که حتی همه افراد دارای هوش معمولی، آزادانه می‌پذیرند که موضوعات مذکور، خارج از محدوده ارزش‌گذاری پولی قرار دارد (وبلن، ۱۹۰۹، ۶۳۱). میچل نیز که از جمله نهادگرایان قدیم بود، با انتقاد شدید به تسلط مباحث پولی و توجه بیش از حد بر معیارهای محاسباتی و پولی در نظریه‌پردازی و سنجش اقتصاد بیان کرده است: خالق نهاد به میزان بسیاری، خود مخلوق آن شده است (میچل، ۱۳۸۹: ۱۱۹). به هر حال، در ابتدا همه توجه به تولید ناخالص ملی (GNP) معطوف بود و این وضعیت، تا سال‌ها ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۷۹، شورای ماورای بحار^۳ که به منظور ایجاد معیاری کلی برای بررسی توسعه اجتماعی تشکیل شده بود، سه شاخص امید به زندگی در بدو تحول، میزان مرگ و میر نوزادان و بی‌سوادی را به عنوان یک شاخص معرفی کرد (گیلیس و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۳۱)، اما به این شاخص نیز انتقادهایی مطرح شد.

مجموعه این تحولات ادامه یافت تا زمانی که محبوب‌الحق^۴ بحث توسعه

1. Panel data

2. Sir William Petty

۳. کلمه Overseas Development Council

به شورای ماورای بحار ترجمه شده است، ولی واژه انجمن توسعه برون‌مرزی مناسب‌تر است.

4. Mahbub Ul Haq

انسانی و شاخص توسعه انسانی^۱ را مطرح کرد و گزارش توسعه انسانی^۲ سازمان ملل را بنا نهاد که اولین نسخه آن در سال ۱۹۹۰ منتشر شد. شاخص مذکور، معیارهای امید به زندگی، آموزش و سرانه تولید ناخالص ملی را شامل می‌شود و از آن سال، برنامه توسعه سازمان ملل متحد^۳ سالانه به منظور سنجش و درجه‌بندی کشورها، این شاخص را معیار سنجش قرار داده و بر این مبنا، تاکنون بیست گزارش توسعه انسانی منتشر کرده است. در هر یک از گزارش‌های مذکور، با عنوانی ویژه، دغدغه‌های جهانی در هر سال مورد توجه قرار گرفته است. اولین گزارش (۱۹۹۰) "مفاهیم و اندازه‌گیری توسعه" نام دارد و در گزارش (۲۰۰۹) موضوع "توسعه انسانی و مهاجرت"^۴ بررسی شده است و گزارش سال ۲۰۱۰، با عنوان "ثروت واقعی ملل: معابری به سوی توسعه انسانی"^۵ به تازگی انتشار یافته است.^۶

همان طور که بیان شد، محبوب‌الحق از نخستین افرادی است که بحث توسعه انسانی را مطرح کرده است. وی درباره توسعه انسانی بیان کرده است: دشوارترین چیز در زندگی، کشف امور مشهود است. وی سپس داستان کشف جاذبه توسط نیوتن، کشف نسبیت توسط انیشتین و موارد دیگری را بیان کرده است. به اعتقاد وی، پس از گذشت چندین دهه از توسعه، این امر آشکار را دوباره کشف کردیم که افراد، وسیله و هدف توسعه اقتصادی هستند (Mahbub ul Haq, 1995: 3). به اعتقاد محبوب‌الحق، برنامه‌های توسعه در گذشته، حداقل پنج ضعف اساسی داشته است: (۱) برنامه‌های مذکور، بایستی با ترازنامه انسانی^۷، یعنی سواد، مهارت‌ها، توزیع درآمد و مانند اینها شروع شود، زیرا می‌خواهیم برای افراد برنامه‌ریزی کنیم. در حالی که تولید ناخالص ملی، میزان پس‌انداز و غیره در آنها مورد توجه بوده است، (۲) نخست، بایستی به نیازهای اساسی توجه کرد و اینکه جامعه چقدر از آن را می‌تواند تأمین کند و سپس اهداف فیزیکی را برای تولید و مصرف مورد توجه قرار داد، (۳) نتیجه فرعی دو مورد پیشین این است که بایستی به توزیع درآمد در کنار تولید توجه کرد، (۴) راهبرد توسعه انسانی، بایستی غیرمتمرکز باشد تا مشارکت اجتماعی را شامل شود، (۵) و در نهایت اینکه، برنامه‌های توسعه باید شاخص‌هایی را برای اندازه‌گیری تحولات شامل شود (Mahbub ul Haq, 1995: 4-6). البته محبوب‌الحق یادآور شده است که بحث توسعه انسانی، ابداع جدیدی نیست

1. HDI: Human Development Index
2. HDR: Human Development Report
3. UNDP: United Nation Development Program
4. Human Development and Migration
5. The Real Wealth of Nations: Pathways to Human Development
۶. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این موضوع ر. ک. به سایت سازمان ملل
7. Human balance sheet

و حتی ارسطو نیز معتقد بوده است که تفاوت نظام سیاسی خوب و بد در توانمند کردن افراد برای "شکوفای کردن زندگی"^۱ است و البته افراد دیگری از کانت گرفته تا اسمیت و میل نیز درباره این مسأله بحث کرده‌اند (Mahbub ul Haq, 1995: 13).

هر چند اصطلاح توسعه انسانی را محبوب‌الحق به قول خودش دوباره کشف کرد، اما آمارتیا سن نیز سال‌ها بود که از نگاه مکانیکی به توسعه فاصله گرفته بود. همان طور که در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ بیان شده است، توسعه انسانی به مثابه "گسترش آزادی‌های افراد برای زندگی بر اساس انتخاب‌هایشان" از اندیشه‌های سن و محبوب‌الحق الهام گرفته شده است (United Nations Development Programme, 2010, 14).

سن در سال ۱۹۸۳، بحث توانمندی‌ها و بهبود شایستگی‌ها را مطرح کرد. به اعتقاد وی، شایستگی^۲ بیانگر مجموعه‌ای از بسته‌های کالاهای جایگزین است که فرد با استفاده از همه حقوق و فرصت‌هایی که با آن مواجه می‌شود، می‌تواند در جامعه به آن دست یابد (Sen, 1983: 754). سن بر این اساس، به تعریف توسعه پرداخته است: بر اساس این شایستگی‌ها، فرد به برخی از توانمندی‌ها دست می‌یابد، یعنی توانایی انجام برخی از کارها را به دست آورد و در به دست آوردن برخی دیگر از شایستگی‌ها شکست می‌خورد. فرایند توسعه اقتصادی را می‌توان به عنوان فرایند گسترش توانمندی‌های^۳ افراد در نظر گرفت. با فرض رابطه‌ای کارکردی که میان شایستگی‌های افراد نسبت به کالاها و توانایی‌شان وجود دارد، شاخص مفید توسعه اقتصادی بر حسب گسترش شایستگی‌های افراد تعریف می‌شود (Sen, 1983: 754-755).

سن با تأکید بر این رویکرد، در سال ۱۹۹۴ بحث توسعه انسانی پایدار^۴ را همراه با آناند مطرح کرد و در آن، لزوم توجه به حقوق اقلیت‌ها، گروه‌های استثمار شده^۵، زنان و نیز توجه به نسل‌های آینده را یادآور شد (Anand & Sen, 1994: 3). سن چند سال بعد در مقاله‌ای دیگر، به انتقاد از رویکرد ابزاری صرف به انسان پرداخته و بیان کرده است که اگر تحصیلات، مراقبت‌های بهداشتی و سایر عوامل، بازدهی نیروی کار و سطح درآمد را افزایش دهد، به سرعت تشخیص داده می‌شود، اما اگر این عوامل، بدون تأثیر بر بازدهی و سطح درآمد، باعث افزایش طول زندگی و شادتر شدن ما شود، به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. وی با انتقاد از این موضوع نوشته است: صرفاً نوع بشر، مهم‌ترین وسیله دستاوردهای

1. Flourishing lives
2. Entitlement
3. Expanding the Capabilities of People
4. Sustainable Human Development
5. Exploited Classes
۶. سن و آناند این بحث را در چند مقاله دیگر نیز مطرح کرده‌اند که مهمترین آن در ذیل بیان شده است: Anand, sudhir & Sen, Amartya (2000). Human Development and Economic Sustainability. *World Development*, 28(12).

اجتماعی^۱ نیست، بلکه بزرگترین هدف آن است (Sen, 1998: 734). به اعتقاد وی، نیازمند مفهومی گسترده‌تر از توسعه هستیم که بر ارتقاء^۲ زندگی‌های انسانی و آزادی‌ها متمرکز باشد (Sen, 1998: 734). بر اساس همین دیدگاه، سن کتاب "توسعه به مثابه آزادی"^۳ را نوشت که با استقبال فراوانی نیز روبرو شد. سن در کتاب مذکور، دلایل اهمیت آزادی را برای فرایند توسعه بیان کرد. اولاً، آزادی شاخصی از فرایند توسعه است و دوم آنکه، دستیابی به توسعه، به آزادی فعالانه مردم منوط است (سن، ۱۳۸۲: ۱۸). البته منظور سن از آزادی بسیار گسترده است و پنج مورد را شامل می‌شود که عبارت است از: آزادی‌های سیاسی^۴، امکانات و تسهیلات اقتصادی^۵، فرصت‌های اجتماعی^۶، تضمین شفافیت^۷ و نظام حمایتی^۸ که به پیشرفت قابلیت‌های فرد کمک می‌کند و البته به اعتقاد سن، این پنج شاخصه آزادی، مکمل یکدیگر است (سن، ۱۳۸۲: ۲۴).

سن با بیان مخالفت کشورهایمانند چین و سنگاپور با مقوله آزادی، به عنوان یکی از اجزای حقوق بشر و به جای آن تأکید بر حقوق اقتصادی یادآور شده است که علاوه بر تأثیر بر عملکرد اقتصادی، دلایلی برای اهمیت اولویت‌های عام آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی وجود دارد که به اعتقاد وی عبارت است از: (۱) اهمیتی که آنها برای قابلیت‌ها (شامل مشارکت سیاسی و اجتماعی) قائل می‌شوند، (۲) نقش آنها در افزایش شنوایی حاکمان و اینکه مردم به این وسیله می‌توانند خواسته‌هایشان از جمله خواسته‌های اقتصادی را پیگیری کنند و در نهایت، (۳) نقش نهادی آنها در درک نیازها، زیرا تصور ما از نیازهای اقتصادی، تا حدی تحت تأثیر مباحث عمومی است (سن، ۱۳۸۲: ۱۷۱-۱۷۰). علاوه بر این، همان طور که در پژوهش‌های فراوانی بیان شده است، با رفع نیازهای اساسی مانند خوراک، پوشاک و مسکن، به تدریج امور متعالی مورد توجه افراد قرار می‌گیرد. اینگلهارت و ولزل با بررسی ۱۳۵ کشور جهان در غالب طرح پیمایش ارزش‌های جهانی^۹ درباره توالی توسعه انسانی نتیجه گرفتند که «افزایش شرایط زیستی مطلوب، موجب می‌شود افراد بر آزادی انسانی و توسعه بیشتر تأکید کنند و این امر، فشاری را برای تأسیس و تقویت آزادی‌های دموکراتیک به وجود می‌آورد. در مجموع، آنها معتقد هستند که توسعه انسانی را می‌توان به صورت ذیل نشان داد:

1. Social achievement
2. Enhancement
3. Development as Freedom
4. Political freedoms
5. Economic facilities
6. Social opportunities
7. Transparency guarantees
8. Protective security
9. world value surveys Association

تغییرات اقتصادی ← تغییرات فرهنگی ← تغییرات سیاسی
(امنیت زیستی) ارزش‌های ابراز وجود نهادهای دموکراتیک

(Inglehart & Welzel 2005: 134)

به اعتقاد باردهان، رشد اقتصادی در کشورهایی مانند کره جنوبی و تایوان در سایه دیکتاتوری به رشد طبقه متوسط و در نتیجه رشد درخواست دموکراسی انجامید، امری که در چین کنونی نیز در حال وقوع است (Bardhan, 2010, 5).

در نتیجه تلاش‌های محبوب‌الحق، سن و سایر اندیشمندان، باسو^۱ در بین اندیشمندان توسعه در دوبرنیک^۲ بیان کرد: «به نظر می‌رسد سرانجام توافقی همگانی پیرامون بحث توسعه، در حال شکل‌گیری است: ملل رو به توسعه، نباید قوای خود را فقط صرف میزان رشد محصول ناخالص داخلی و امثال آنها بکنند، بلکه در عوض باید بکوشند به توسعه انسانی یا توسعه همه‌جانبه^۳ دست یابند» (Basu, 2001: 61). از این رو، اکنون کمتر درباره این موضوع تردید وجود دارد که توسعه فقط با شاخص رشد اقتصادی سنجیده نمی‌شود و آزادی‌های سیاسی که دموکراسی نیز یکی از آنها است را شامل می‌گردد. شاید بهترین تعبیر درباره این موضوع، شعری است که آمارتیا سن، کتاب توسعه به مثابه آزادی خود را با آن به پایان برده است: «آزادی هزاران جلوه برای عرضه دارد که بردگان هر چند راضی، هرگز از آن باخبر نخواهند شد» (سن، ۱۳۸۲: ۳۳۱). در واقع، همان‌طور که انگلهارت و ولزل در تعریف توسعه انسانی، به نقل از بریچ و کوب بیان کرده‌اند، «توانایی فراتر رفتن از چارچوب رفتاری غریزی و مبتنی بودن کنش‌های افراد بر انتخاب آزاد و عمدی، منحصربه‌فردترین توانایی انسان است که انسان را به عنوان یک گونه از همه مخلوقات، متمایز می‌کند» (بریچ و کوب به نقل از انگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۸۸). حق انتخاب، جزء جدایی‌ناپذیر از توسعه است که دموکراسی یکی از اجزای مهم این حق انتخاب است. همچنین اگر توسعه انسانی را معادل امکان بروز استحقاق‌های افراد در نظر بگیریم، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، یکی از جلوه‌های بروز استحقاق‌ها است که توسعه انسانی نمی‌تواند فارغ از آن باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که دموکراسی خود یکی از اهداف توسعه است و دیگر نمی‌توان به بهانه افزایش رشد اقتصادی با آن مخالفت کرد.

در نهایت، نگاهی به شاخص توسعه انسانی در سال ۲۰۱۰ نشان داده است که

1. Basu

۲. همایش بین‌نسلی "آینده اقتصاد توسعه" که در سال ۱۹۹۹ در دانشگاه زاگرب و با حمایت بانک جهانی برگزار شد و در آن بسیاری از برندگان نوبل و اندیشمندان هترودکس حضور داشتند.

3. Comprehensive Development

همبستگی مثبت و معنی‌داری میان توسعه انسانی و دموکراسی وجود دارد و همبستگی ساده میان آنها، بیانگر وجود ۴۵ درصد همبستگی میان دموکراسی و توسعه انسانی است. اما فارغ از استدلال فوق، مخالفان دموکراسی همواره بیان کرده‌اند که دموکراسی مانعی برای دستیابی به رشد اقتصادی است. همچنین از آنجایی که افراد مذکور، اصولاً رشد و توسعه اقتصادی را برابر می‌دانند و مباحثی را که در اینجا درباره ضرورت توجه به دموکراسی در تعریف توسعه بیان شد، مورد توجه قرار نمی‌دهند، نتیجه می‌گیرند که دموکراسی برای توسعه مضر است. بنابراین، در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازیم که آیا واقعاً دموکراسی برای رشد اقتصادی مضر است؟

دموکراسی و رشد اقتصادی

مدل‌های رشد در خلال سال‌های اخیر، دچار تحولات فراوانی شده است. سولو^۱ در دهه ۵۰، مدل خود را مطرح کرد و در آن با تحلیل رفتار تولید بر اساس متغیرهایی مانند سرمایه فیزیکی و نیروی کار، موتور رشد اقتصاد را رشد فناوری دانست (Solow, 1956) اما مدل وی با انتقادهایی مواجه شد، از جمله اینکه همگرایی رشد درآمد سرانه کشورهای با شرایط مشابه که از نتایج مدل وی بود، اتفاق نیفتاد و عامل رشد اقتصادی را نیز رشد فناوری می‌دانست که در مدل برونزا فرض شده بود و در نتیجه، توصیه سیاسی نداشت. برای حل مشکلات مذکور، در اواخر دهه ۸۰، لوکاس^۲ مفهوم سرمایه انسانی^۳ را وارد مباحث رشد کرد (Lucas, 1988) و در سال ۱۹۹۲، منکیو، رومر، وایل^۴ این موضوع را در مدل خود مورد توجه قرار دادند (Mankiw, Romer & Weil, 1992). با وارد شدن سرمایه انسانی به مدل، توضیح‌دهندگی آن بیشتر شد و دلیل تفاوت درآمد سرانه کشورها را توجیه‌پذیرتر کرد، ولی باز هم رشد اقتصادی را منوط به رشد فناوری می‌دانست که در مدل، برونزا فرض شده بود.

در خلال سال‌های مذکور، همواره تأثیر نظام‌ها و نهادهای سیاسی بر رشد نیز مورد توجه اندیشمندان بوده است. البته همان طور که اسم اوغلو بیان کرده است، اصولاً بحث درباره تأثیر نهادهای سیاسی بر رشد اقتصادی با متمایز شدن میان نظام‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک شروع می‌شود (Acemoglu, 2009: 832). اما نظر اندیشمندان درباره تأثیر دموکراسی بر رشد اقتصادی بسیار متفاوت است.

1. Robert M. Solow
2. Robert E. Lucas, Jr.
3. Human capital
4. Mankiw, Romer, Weil

همان طور که گرینگ و همکارانش بیان کرده‌اند، نگاه غالب در این حوزه آن است که دموکراسی اثری منفی بر رشد اقتصادی دارد یا در نهایت، بی‌اثر است و بسیاری از کشورهای دموکراتیک امروزی، در سایه دیکتاتورهای گذشته به سطوح بالای توسعه دست یافته‌اند و از این رو، دموکراسی کالایی لوکس است (Gerring & et. al, 2005: 323-324).

در مجموع، مخالفان دموکراسی معتقد هستند که دموکراسی مانع برنامه‌ریزی بلندمدت می‌شود، در دموکراسی‌ها هزینه زیادی برای کالاهای عمومی پرداخته می‌شود که ضرورتی ندارد. بسیاری از دموکراسی‌های جوان، فاسد است و این مسائل باعث می‌شود که رشد اقتصادی در آنها کند یا حتی منفی باشد. کیفر معتقد است دموکراسی‌های جوان، غیر پاسخگو هستند، قانون در آنها کمتر اجرا می‌شود، نظام اداری، بی‌کفایت است و میزان ثبت‌نام در مدارس، کم است (Keefer, 2005: 1). فرید زکریا درباره این موضوع نوشته است: «طی پنجاه سال گذشته، تقریباً تمام نمونه‌های موفق کشورهای در حال توسعه، تحت یک نظام اقتدارگرای لیبرالی به وقوع پیوسته است. در تایوان، کره جنوبی، سنگاپور، شیلی، اندونزی یا حتی چین که دولت‌ها توانسته‌اند تصمیمات زیرکانه بلندمدتی را اتخاذ کنند، پاداش خود را با رشد اقتصادی و نیز افزایش میزان باسوادی، امید به زندگی و تحصیلات گرفته‌اند. مشکل بتوان یک دموکراسی جهان‌سومی را تصور کرد که توانسته باشد به نرخ رشد پایداری مثل کشورهای فوق‌الذکر رسیده باشد» (زکریا، ۱۳۸۵: ۳۰۶-۳۰۷). علاوه بر این، برخی از دیکتاتوری‌ها با رواج آزادی اقتصادی و حمایت از اقتصاد، به رشد اقتصادی کمک می‌کنند (برو، ۱۹۹۶: ۱).

در مقابل، تعداد اندیشمندانی که طرفدار تأثیر مثبت دموکراسی بر رشد اقتصادی هستند، کم نیست. به اعتقاد برو^۱، دموکراسی‌ها نظارت بر حاکمان را افزایش می‌دهد و مانع سوءاستفاده از ثروت و موقعیت توسط آنها می‌شود (Barro, 1999: 158). سن معتقد است این ادعا که نظام‌های اقتدارگرا، رشد فراوانی دارند، مبتنی بر اطلاعاتی انتخابی و کاملاً محدود است (سن، ۱۳۸۲: ۱۷۳). علاوه بر این، در حالی که دیکتاتوری‌ها عملکردی متناقض دارند، وضع دموکراسی‌ها باثبات‌تر است. حتی خود زکریا در نهایت دموکراسی را نفی نمی‌کند و معتقد است اگر با دموکراسی به بهترین‌ها نرسیم، مانند دیکتاتوری موبوتوسه سکو در کنگو، به بدترین‌ها نیز

1. Barro

نمی‌رسیم و باید به فکر بهبود دموکراسی باشیم (زکریا، ۱۳۸۵: ۳۰۷). اندیشمندانی مانند رودریک و برو نیز درباره این مسأله صحبت کرده‌اند. در حالی که دموکراسی‌ها از رشد بالا یا متوسطی برخوردار است، دیکتاتوری‌ها عملکردی متناقض دارد. برخی از آنها، موافق رشد و برخی مخالف آن هستند (Knutson, 2010: 452). نورث و همکارانش بر این موضوع تأکید کردند، در حالی که کشورهای دارای نظم عام (دموکراسی) در تعداد سال‌های بیشتری، رشد را سپری می‌کنند، در کشورهای دارای نظم طبیعی (دیکتاتوری) چنین وضعیتی وجود ندارد و این موضوع، دلیل ثروتمند بودن دموکراسی است (North, Wallis, Weingast, 2009: 57). آنها در تبیین بهتر این موضوع، از بحث تأثیر رقابت و نوآوری بر رشد اقتصادی کمک گرفته‌اند که شومپیتر مطرح کرده است. به اعتقاد آنها، رقابت سیاسی باعث می‌شود که سیاستمداران به فکر بهترین راه‌حل برای بحران‌ها باشند، زیرا مناصب آنها، به این مسأله منوط است. به اعتقاد آنها، حل بحران‌ها از طریق بهترین راه‌حل‌ها، دلیل پایداری رشد در کشورهای دموکراتیک است (North, Wallis, Weingast, 2009: 57-63).

در مورد برخی از آثار توسعه بر دموکراسی نیز اختلاف نظر اساسی وجود دارد. به اعتقاد درازن^۱، در حالی که برخی معتقد هستند در دموکراسی‌ها به دلیل ایجاد محدودیت در قدرت حاکمان، حقوق مالکیت بیشتر رعایت می‌شود، مخالفان درباره وضعیتی بحث می‌کنند که اکثر رأی‌دهندگان، فقیر هستند و ممکن است از قدرت سیاسی خود برای سلب مالکیت و افزایش قدرت اقتصادی خود استفاده کنند، همچنین در حالی که مخالفان دموکراسی، بر فشارهای رأی‌دهندگان برای مصرف بیشتر به جای سرمایه‌گذاری تأکید می‌کنند، در مقابل، برخی معتقد هستند شکنندگی دیکتاتورها باعث می‌شود آنها نتوانند در برابر فشار توزیع درآمد و مصرف بیشتر، مقاومت کنند و سیاست‌هایی را مورد توجه قرار دهند که به جای مصرف کوتاه‌مدت، بر رشد بلندمدت متمرکز باشد و در نهایت، طرفداران دموکراسی استدلال می‌کنند وقتی حکومت پاسخگو نباشد، احتمال اینکه به سمت غارتگری و تأمین منافع گروهی اندک حرکت کند، بیشتر است. در حالی که برخی میان دیکتاتور غارتگر و متمایل به توسعه^۲ تفاوت قائل می‌شوند، هیچ دلیلی وجود ندارد که دیکتاتورها طرفدار توسعه باشند (درازن، ۲۰۰۲: ۴۹۲-۴۸۹).

برای حل اختلاف‌نظرها درباره تأثیر دموکراسی بر رشد، برخی اندیشمندان به

1. Drazen

2. Development-orient

پژوهش‌های تجربی رو آورده و با تمرکز بر الگوهای رشد، کوشیده‌اند با وارد کردن متغیر دموکراسی، به بررسی رابطه میان دموکراسی و رشد اقتصادی بپردازند. از این رو، در ادامه نخست به مرور بررسی‌های مذکور می‌پردازیم و سپس مدل جدیدی را ارائه خواهیم کرد.

مدل‌ها و شواهد آماری

پرزورسکی و لمونگی با مروری بر پژوهش‌های پیشین درباره رشد و دموکراسی که در خلال سال‌های ۱۹۶۶ الی ۱۹۹۲ انجام شده است، بیان کرده‌اند که از مجموع بیست و یک بررسی آماری، در هشت مورد اثر دموکراسی بر رشد مثبت، در هشت مورد، اثر مذکور منفی و در پنج مورد، نیز دموکراسی اثر مشخصی بر رشد اقتصادی نداشته است. آنها در تبیین دلیل کسب این نتایج متضاد، عواملی مانند آثار متقابل رشد و دموکراسی بر هم، مشکل جدا کردن آنها و نحوه انتخاب کشورها و داده‌ها را بیان کرده‌اند (Przeworski & Limongi, 1993: 60-64). در پژوهش حاضر، برای پرهیز از انتخاب گزینشی کشورها و متغیرها، کشورهایی مورد بررسی قرار گرفت که آمار آن موجود بود. علاوه بر این، از میان متغیرهای مختلف تأثیرگذار بر رشد اقتصادی، بر متغیرهای بسیار عمومی تمرکز گردید که در اکثر مدل‌های مذکور نیز بیان شده است و در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوره مورد بررسی نیز ابتدا از سال ۱۹۶۰ - که اولین سری داده‌های بانک جهانی منتشر شده است - تا سال ۲۰۰۹ در نظر گرفته شد، اما به دلیل موجود نبودن برخی از داده‌ها، دوره مورد بررسی به سالهای ۱۹۷۰ الی ۲۰۰۹ و برای ۱۲۵ کشور تقلیل یافت.

اما تفاوت اصلی مدل پژوهش حاضر با مدل‌هایی که تاکنون ارائه شده است، در استفاده از متغیر دامی برای تقسیم‌بندی کشورها به دو گروه، بر اساس سطح درآمد سرانه در سال ۱۹۷۰ است. با تقسیم‌بندی مذکور، تحقق سه هدف مورد توجه است. نخست آنکه، مشخص شود آیا همان طور که برخی از اندیشمندان ادعا می‌کنند و در قسمت‌های قبل، به تفصیل بیان شد، دموکراسی فقط برای کشورهای توسعه‌یافته و دارای درآمد بالا، سودمند است یا برای همه کشورها فایده دارد. همچنین تقسیم‌بندی مذکور به ما کمک می‌کند که از اشتباه مرسوم - که در اکثر

مدلهایی که در آن اثر دموکراسی بر رشد بررسی می‌شود، نادیده گرفته می‌شود - خودداری کنیم. آن اشتباه، عدم توجه به سطوح مختلف درآمدی است. همان طور که می‌دانیم کشورهای جهان در سطوح مختلف توسعه قرار دارند، از این رو، رشد اقتصادی آنها با هم یکسان نیست. کشورهای پیشرفته و با درآمد سرانه بالا، رشدهای تکرریمی و معمولاً زیر ۳ درصد را دارند، در حالی که کشورهای با درآمد سرانه کم، رشدهای دو رقمی و بالا دارند که این تفاوت با توجه به ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین مدل‌های رشد، قابل توضیح است. برای مثال، رشد اقتصادی برون‌دی^۱ که متوسط درآمد سرانه آن در دهه اخیر ۱۰۹ دلار بوده است، با رشد اقتصادی نروژ که درآمد سرانه‌ای قریب به ۴۰ هزار دلار (۳۹۹۰۵) دارد، برابر نیست (داده‌های بانک جهانی، محاسبات پژوهش). در واقع، عدم توجه به تفاوت‌های مذکور باعث شده است که پژوهشگران مختلف، نتایج متضادی از تأثیر دموکراسی بر رشد اقتصادی و توسعه به دست آورند. برو نیز بیان کرده است که کشورهای با درآمد کم، تمایل به رشد بیشتری دارند، هر چند تداوم آن در آنها کم است (Barro, 1996: 3). در نهایت، با تقسیم‌بندی مذکور، کشورهای مشابه با هم در یک گروه بررسی می‌شود که نتایج تحلیل را قابل اعتمادتر می‌کند.

بر این اساس، تأثیر عوامل ذیل بر رشد سالانه سرانه تولید ناخالص ملی در خلال سال‌های ۱۹۷۰ الی ۲۰۰۹ مورد بررسی قرار گرفت. پیش از ادامه، باید گفت که داده‌های شاخص دموکراسی، از داده‌های شاخص دموکراسی پالیتی^۲ تهیه شده است که یکی از معتبرترین داده‌های موجود در این حوزه است. سایر داده‌های مورد استفاده برای سایر متغیرها مانند سرمایه‌گذاری، رشد جمعیت و غیره، داده‌های بانک جهانی است که در سایت آن می‌توان مشاهده کرد.

شاخص دموکراسی (DEM) که میزان دموکراتیک بودن کشورها را می‌سنجد و میزان آن بین صفر تا ۱۰ متغیر است و عدد ۱۰ بیانگر وجود بهترین حالت است. سرمایه‌گذاری (INV) که نرخ رشد تشکیل سرمایه ناخالص به تولید ناخالص ملی است.

رشد جمعیت (POP) که نرخ رشد سالانه جمعیت است.

مخارج دولتی (GC) که نرخ رشد نسبت مخارج دولت به تولید ناخالص ملی است.

تحصیلات (EDU) که نرخ رشد نیروی کار دارای تحصیلات دبیرستانی است.

1. Burundi

2. PolityIV

تورم (INF) که نرخ رشد سالانه شاخص ضمنی تولید ناخالص ملی است. متغیر دامی که بر اساس آن، کشورها بر اساس سطح درآمد سرانه‌شان در سال ۱۹۷۰ - که سال شروع بررسی است - به دو گروه تقسیم شده است که کشورهای گروه اول، درآمد بیشتری دارند. $\log(-1)$ که معرف تولید ناخالص ملی در سال پیش از شروع دوره بررسی (در اینجا ۱۹۶۹) است. قبل از تخمین مدل، ابتدا آزمون‌هایی برای بررسی وجود اثر ثابت یا متغیر انجام شد که نتایج آن در جدول زیر بیان شده است.

جدول (۱): بررسی اثر ثابت

Effects Test	گروه اول درآمدی			گروه دوم درآمدی		
	Statistic	d.f.	Prob	Statistic	d.f.	Prob
Cross-section F	2.197	(124, 1974)	0.00	5.004	(124, 1974)	0.00
Cross-section Chi-square	277.352	124	0.00	585.714	124	0.00
Period F	4.756	(39, 1974)	0.00	3.329	(39, 1974)	0.00
Period Chi-square	192.668	39	0.00	136.693	39	0.00
Cross-section/Period F	2.926	(163, 1974)	0.00	4.760	(163, 1974)	0.00
Cross-section/Period Chi-square	463.982	163	0.00	710.113	163	0.00

منبع: یافته‌های پژوهش
مقادیر داخل پرانتز آماره t است

جدول (۲): آزمون هاسمن

Test Summary	Chi-Sq. Statistic	Chi-Sq. df.	Prob.
Cross-section random (model1)	77.624135	6	0.0000
Cross-section random (model2)	169.561302	6	0.0000

منبع: یافته‌های پژوهش

نتایج آزمون‌های فوق، بیانگر وجود اثر ثابت در مدل است، از این رو، بر اساس آن، مدل تخمین زده شد و نتایج ذیل به دست آمد:

جدول (۳): نتایج آزمون

	کشورهای گروه اول درآمدی	کشورهای گروه دوم درآمدی
DEM	0.001374 (2.705983)	0.002776 (4.724246)
INV	0.089781 (17.35892)	0.002024 (2.163204)
GC	-0.053927 (-5.430345)	-0.036920 (-6.237644)
EDU	0.000297 (3.638889)	0.001357 (7.808381)
INF	-1.63E-05 (-5.973168)	-5.30E-05 (-11.30927)
LOG((GDP(-1)))	-0.035592 (-6.384966)	-0.044075 (-8.766105)
C	0.20994 (6.601008)	0.085882
R-squared	0.422012	0.525446
Adjusted R-squared	0.371843	0.484255
تعداد کشورها	۶۱	۶۴

منبع: یافته‌های پژوهش

بحث و تفسیر نتایج

همان طور که در هر دو مدل ملاحظه شد، دموکراسی تأثیر مثبت و معناداری بر رشد اقتصادی دارد. همان طور که توضیح داده شد، برای بررسی بهتر اثر دموکراسی بر رشد اقتصادی، به ویژه بررسی این ادعا که دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه مفید نیست، کشورها به دو گروه درآمدی تقسیم گردید. اما همان طور که نتایج مدل نشان داد، اثر دموکراسی بر رشد اقتصادی در هر دو گروه از کشورها مثبت بوده است. از این رو، می‌توان گفت که دموکراسی نه تنها مانع رشد اقتصادی نمی‌شود، بلکه آن را تسهیل نیز می‌کند و در این میان، تفاوتی میان کشورهای با درآمد بالا و پایین وجود ندارد. درباره سایر نتایج نیز باید گفت که مخارج دولت در هر دو مدل، منفی است که به این معنا است که افزایش مخارج دولتی، تأثیر منفی بر رشد اقتصادی دارد. همان طور که برو (۱۹۹۰) نیز بیان کرده است، افزایش مخارج دولتی به دلایلی از جمله کاهش انگیزه و منابع بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری، اثر کاهنده بر رشد کشورها خواهد گذاشت که این

موضوع، کاملاً در این مدل مشهود است. علاوه بر این، ضریب تورم که در این مدل به عنوان یک متغیر مستقل وارد مدل شده است، در هر دو مدل منفی است که نشان می‌دهد تورم بر رشد اقتصادی، اثر منفی دارد. از دلایل مهم آن می‌تواند تأثیر منفی تورم بر سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد اقتصادی باشد.

نتیجه‌گیری

در سال‌های اخیر، مباحث گوناگونی درباره تأثیر دموکراسی بر توسعه مطرح شده است که می‌توان آنها را به دو گروه کلی تقسیم کرد. گروه اول، برخی از اندیشمندانی هستند که استدلال می‌کنند دموکراسی برای توسعه و رشد اقتصادی، مضر است و برای رشد سریع اقتصادی، به دیکتاتوری نیاز است. آنها معتقد هستند دموکراسی به ویژه در کشورهای در حال توسعه، آثاری منفی بر رشد و توسعه دارد. اما در مقابل، گروهی دیگر از اندیشمندان، دموکراسی را وسیله و هدف دموکراسی برای همه کشورها، از جمله کشورهای در حال توسعه می‌دانند.

بر اساس بررسی‌های انجام شده در پژوهش حاضر، به دو دلیل دموکراسی برای توسعه لازم است. اولاً، در خلال سال‌های اخیر، مفهوم توسعه دچار تحولی شگرف شده است و دیگر با درآمد سرانه برابر نیست. در تعریف جدید از توسعه، حق انتخاب و آزادی به عنوان یکی از شاخص‌های توسعه در نظر گرفته می‌شود و دموکراسی، شاخصی از توسعه است، از این رو، نمی‌توان به بهانه افزایش رشد اقتصادی، از دموکراسی صرف‌نظر کرد. علاوه بر این، مخالفان اثر مثبت دموکراسی بر رشد و توسعه کشورها معتقد هستند حتی اگر دموکراسی اثر مثبتی بر رشد داشته باشد، این اثر به کشورهای توسعه‌یافته مربوط است. برای بررسی این ادعا، تأثیر دموکراسی بر رشد اقتصادی در خلال سال‌های ۱۹۷۰ الی ۲۰۰۹، با استفاده از روش پانل دیتا بررسی شد و کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، بر اساس درآمدشان به دو گروه تقسیم گردیدند که این تقسیم‌بندی، مهم‌ترین تفاوت مدل ما با مدل‌هایی است که تاکنون ارائه شده است. بر اساس بررسی‌های ما، در هر دو گروه از کشورها، دموکراسی تأثیر مثبتی بر رشد اقتصادی داشته است. بدین ترتیب، این نظر مخالفان دموکراسی که استدلال می‌کنند دموکراسی برای رشد اقتصادی و در نتیجه دموکراسی مضر است، رد می‌شود. به نظر می‌رسد یکی از دلایل اینکه

برخی از پژوهشگران در بررسی‌های خود نتیجه می‌گیرند که دموکراسی اثر منفی یا خنثی بر رشد اقتصادی دارد، این است که آنها به تفاوت‌های کشورهایی که در سطوح مختلف درآمدی قرار دارند، توجه نمی‌کنند و اگر به این تفاوت توجه شود، اثر دموکراسی بر رشد اقتصادی مثبت است. بنابراین، در نهایت باید گفت اکنون دموکراسی خود یکی از اهداف توسعه است و به دلیل اثر مثبتی که بر رشد اقتصادی دارد، به عنوان یکی از ابزارهای توسعه عمل می‌کند.

منابع

الف) فارسی

پرزورسکی، آدام، الوارز، میشل ای، چیبوب، خوزه آنتونیو، لیمونگی، فرناندو (۱۳۸۵). دموکراسی و توسعه: نهادهای سیاسی و بهزیستی در جهان ۱۹۹۰-۱۹۵۰. ترجمه جعفر خیرخواهان. تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

زکریا، فرید (۱۳۸۵). آینده آزادی، اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی. ترجمه حسین نوروزی. تهران: طرح نو.

سن، آمارتیا (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

میچل، ویسلی (۱۳۸۹). عقلانیت فعالیت اقتصادی. فصل چهارم، در محمود متوسلی، محمود مهدی‌احمد، علی نیکونستی، مصطفی سمیعی‌نسب. *اقتصاد نهادی: پیشگامانی که علم اقتصاد را متحول ساختند*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

ب) انگلیسی

Acemoglu, Daron (2008). Oligarchic Versus Democratic Societies. *Journal of the European Economic Association*, 6 (1), 1-44.

Anand, Sudhir & Sen, Amartya (1994). *Sustainable Human Development: Concepts and Priorities*. UNDP.

Anand, Sudhir & Sen, Amartya (2000). Human Development and Economic Sustainability. *World Development*, 28 (12).

Andreski, Stanislaw (1968). *Military organization and society*. Palo Alto. Stanford

- University press.
- Bardhan, Pranab K. (2010). *Awakening Giants, Feet of Clay: Assessing the Economic Rise of China and India*. Princeton University Press.
- Barro, R. (1996). Democracy and Growth. *Journal of Economic Growth*, 1, 1-27.
- Barro, R. (1990). Government Spending In A Simple Model Of Endogenous Growth. *Journal of Political Economy*, 106, (2), 407-443.
- Barro, R. (1991). Economic Growth in a cross-section of Countries. *Quarterly Journal of Economics*, 106, 407-443.
- Barro, R. (1999). Determinants of Democracy. *The Journal of Political Economy*, 107(6), S158-S183
- Basu, Kaushik (2001). On the Goals of Development. In by Gerald M. Meier And Joseph E. Stiglitz. *Frontiers of Development Economics; the Future in Perspective*. 59-71 Oxford University Press.
- Chiot, Daniel (1976). *Social Change in the Twentieth Century*. New York. Harcourt Brace Jovanovich.
- De Schweinitz, k. (1964). *Industrialization and Democracy*. New York. Free Press.
- Drazen, Allan (2002). *Political Economy in Macroeconomics*. Princeton University Press.
- Friedman, Milton (1962). *Capitalism and Freedom*. University of Chicago Press.
- Gerring, John, Bond, Philip, Barndt, William, T., Moreno, Carola (2005). Democracy and Economic Growth: A Historical Perspective. *World Politics*, 57(3).
- Hu, Biliang (2007). *Informal Institutions and Rural Development in China*. USA and Canada: Routledge.
- Inglehart, Ronald & Welzel, Christian (2005). *Modernization, Cultural Change and Democracy*. Cambridge University Press.
- Keefer, Philip (2005). *Democratization and clientelism: why are young democracies badly governed?*. Policy Research Working Paper Series 3594, The World Bank.
- Knutson, Carl Henrik (2010). Investigating the Lee thesis: how bad is democracy for Asian economies?. *European Political Science Review*, 2(3).
- Lucas, Robert E. (1988). On the mechanics of economic development. *Journal of Monetary Economics*, 22.
- Mahbub ul Haq (1995). *Reflections on Human Development*. Oxford University Press.
- Mankiw, N. Gregory, Romer, David & Weil, David, N. (1992). A Contribution to the Empirics of Economic Growth. *The Quarterly Journal of Economics*, 107(2).
- North, Douglass C. (2003). *Understanding the Process of Economic Change*. Forum Series on the Role of Institutions in Promoting Economic Growth.
- North, Douglass C, Wallis, John Joseph, Weingast, Barry R. (2009). Violence and the rise of open-access orders. *Journal of Democracy Volume*, 20(1).
- Olson, M. (1993). Dictatorship, Democracy and development. *American Political Science Review*, 87(3), 567-67
- Papaioannou, Elias & Siourounis, Gregorios (2008). Democratisation and Growth. *Economic Journal*, 118.
- Przeworski, Adam & Limongi, Fernando (1993). Political Regimes and Economic Growth. *The Journal of Economic Perspectives*, 7(3), 51-69.
- Rao, Vaman (1985). Democracy and Economic Development. *Studies in Comparative International Development*, 19(4).
- Rodrik, Dani, Wacziarg, Romain (2005). Do Democratic Transitions Produce Bad Economic Outcomes. *The American Economic Review*, 95(2). Papers and Proceedings of the One Hundred Seventeenth Annual Meeting of the American Economic Association. Philadelphia, 50-55.
- Rodrik, Dani (2000). Institutions for High-Quality Growth: What They Are and How to Acquire Them. *Studies in Comparative International Development*, 35(3).

- Rodrik, Dani (2007). *One economics, many recipes: globalization, institutions, and economic growth*. Princeton University Press.
- Sen, Amartya (1998). Human Development and Financial Conservatism. *World Development*, 26(4).
- Sen, Amartya (1983). Development: Which Way Now? *The Economic Journal*, 93(372).
- Sen, Amartya (1988). The Concept of Development..In H. Chenery and T.N. Srinivasan. *Handbook of Development Economics*. 1. 8-26 Elsevier Science Publishers.
- Sen, Amartya (2000). *Development as freedom*. New York
- Solow, Robert M. (1956). A Contribution to the Theory of Economic Growth. *The Quarterly Journal of Economics*, 70(1).
- United Nations Development Programme,(1990), Human Development Report 1990 . *Concept and Measurement of Human Development*. Oxford university Press.
- United Nations Development Programme (2010). *Human Development Report 2010: The Real Wealth of Nations: Pathways to Human Development*. United Nations Development Programme.
- Veblen, Thorstein (1909). The Limitations of Marginal Utility. *The Journal of Political Economy*, 17(9), 620-636.